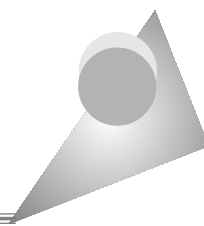


# بازتاب لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ



راستا تهیه و خرید این اقلام با حقوق ناچیز معلمی و هزینه‌های شخصی تأمین می‌گردد و از طرفی بنا بر همان رسالت فرهنگی و وظیفه‌ی انسانی و در جهت کمک به ارتقای سطح دانش و بینش و آگاهی هم‌نوعان روستایی همه‌ی آن‌ها را به صورت رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار داده و آن‌ها را به کتاب‌خانه‌ی محقری که در کنج روستا ایجاد نموده، ارسال می‌دارم. لذا از آن عزیزان فرهیخته و خادم فرهنگ تقاضا می‌کنم مرا در ادامه‌ی این حرکت فرهنگی و در استمرار و بقای فعالیت کتاب‌خانه یاری و مدد رسانده و با ارسال حداقل یک شماره از مجله‌ی وزین و ارزشمندتان زینت‌افزای آرشیو مجلات موجود در کتاب‌خانه گشته تا کام طالبان و علاقه‌مندان به مطالعه و تحقیق سیراب و شیرین گردد.

## نامه‌ی هادی توکلی (۲۴ ساله) - کیش

عرض ادب و احترام و درود و ثنای خودم را تقدیم به پیام‌آوران علم، روشن‌نویسان، دل‌سوز نگارندگان دردها و متعهدین مسوولیت فهم یکی از مطبوعات و مجلات این مرز و بوم می‌کنم، امیدوارم تلاش بی‌وقفه‌ی شما دوستان مطبوعاتی که زمینه‌ساز رشد و شکوفایی هرچه بهتر علم و سواد و فرهنگ و ادب در این سرزمین آریایی‌ست، پاینده باشد. سرزمینی که سال‌هاست مورد هجوم ملخ‌ها قرار گرفته و متأسفانه در زندان فقر علم محبوس است. سرزمینی که مردمانش از اصل‌شان دور گشتند. اما من معتقدم که هرکسی که دور ماند از اصل خویش، بازجوید روزگار وصل خویش. این قانون هر جامعه‌ی است، برای رشد و شکوفایی و تکامل باید به هم‌گرایی رسید و این هم‌گرایی انسانی حاصل نمی‌شود، جز با بالاتر رفتن سطح دانش و آگاهی اکثریت طبقات آن جامعه.

سال‌ها باید بگذرد که کودکان آزادی از زهدان مادران برونند از سینه‌هایشان شیر وطن‌پرستی و انسان‌دوستی، خدادوستی بنوشند و از پدران فرهیخته، شجاعت و غیرت و آزادمردی و آزادگی بیاموزند و با حمایت معلمان دل‌سوز از دبستان تا دانشگاه‌ها در مکتب توتم قلم بتوانند علم بیاموزند، علمی که انسان‌ساز است و با این ریشه‌های عمیق است که می‌توان به هم‌گرایی انسانی (دموکراسی) دست یافت. آن‌گاه است که آزادی شکوفا می‌شود و عدل متبلور.

«به سادگی تمام سپاسگزار توام برای خاطر نورت». باری نوری که شما در این تاریکی برمی‌افروزی حتا اگر از یک شمع هم کم‌سوتر جلوه کند به اندازه‌ی نور هزاران خورشید فروزنده، گرمی و مقدس

نامه‌ی مرتضی دلاور آرانی (دانشجوی مدیریت بازرگانی) - شهرستان آران و بیدگل

با عرض سلام و آرزوی طول عمر با عزت در راه گسترش فرهنگ ناب ایرانی

ابتدا برای چندمین بار اعتراض شدید خود را نسبت به توقیف ماهنامه‌ی وزین و حقیقت‌نویس حافظ اعلام کرده و ثانیاً، تولد خواهر حافظ یعنی مجله‌ی پروین که از سردبیری استاد فرهیخته‌ی بی‌چون شما، بهره می‌برد را به جامعه‌ی فرهنگ‌دوست و تمامی میهن‌پرستان تبریک عرض می‌نمایم.

در پاسخ به درخواست جوان ۳۱ ساله‌ی اصفهانی، در دادگاه حافظ که از شما خواسته بود به دلیل مشکلاتی که در پیش روی شما بوده و خواهد بود و بی‌توجهی مقامات به مقام علمی و فرهنگی شما کشور را ترک نماید و به جایی بروید که شخصیت فرهنگی شما را ستایش نمایند و خواهان شما باشند. باید عرض بنمایم که اگر قرار بود هر ایران‌پرستی در برابر مشکلات شانه خالی کند و به نحوی از مشکلات فرار کرده و صورت مساله را پاک نماید، دیگر کسی مانند فردوسی، در ایران زمین به وجود نمی‌آمد. زیرا فردوسی که پسر یک دهقان زمین‌دار و دارای ثروت بود، دیگر ناچار به تحمل رنج و زحمت سی ساله و بعد بی‌مهری سلطان محمود غزنوی نبود. او ایستاد و از جان و مال خود، مایه گذاشت و رنج فراوان برد و با این کار هویت ایرانی را احیا نمود و کاخی بزرگ استوار نمود که هرگز خراب‌شدنی نیست.

بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی  
پی افکندم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند  
نمیرم از این پس که من زنده‌ام  
که تخم سخن را پراکنده‌ام  
فردوسی

۲- نامه‌ی محمد رایجی (فرهنگی) - استان گلستان، شهرستان کردکوی، روستای بالاجاده

ضمن تقدیم عرض سلام و عرض ادب و ارادت و با سپاس و تقدیر از زحمات شما و همکاران در نشریه‌ی ارزشمند که در بردارنده‌ی مطالب و مقالات مفید و راه‌گشا و آگاهی‌بخش و ارتقادهنده‌ی سطح آگاهی و بینش و فرهنگ عمومی جامعه می‌باشد. این جانب از فرهنگیان و معلمان این جامعه بنا به رسالت فرهنگی و به اقتضای حرفه‌ی معلمی با کالای فرهنگی از قبیل کتاب، مجلات، روزنامه‌ها و سایر ابزار فرهنگی و کمک آموزشی و هم‌چنین بر اساس علایق شخصی با آن‌ها سر و کار داشته و مانوسم. و در این

است. دوست داشتم بهانه‌ی بی‌یابم برای عرض خسته نباشی خدمت شما دوستان، بهانه را نیاقتم جز به فرستادن چند قطعه...

در این هوای بی‌کسی، سری به ما نمی‌زنی  
در این سکوت بی‌رمق، جواب ما نمی‌دهی  
امید من، بهار من، طراوت خیال من  
جواب ده سلام من، جواب ده سلام من

\*\*\*

سکوت پاک پنجره و فریاد میله‌ها  
غبار خاک کوچه و تنهایی و خدا  
قاب عکس خالی و انکار لحظه‌ها  
اشکان آسمانی و زندان و انزوا  
گلدان شمعدانی و هدیه‌ی تو در خانه  
هنوز آن جاست، کنار کتاب خانه  
دوتارم آن گوشه است، خموش و بی‌آهنگ  
انگار سیم‌ها را سکوت به هم بسته است  
برای این که باز آیی، دعا کنم هر روز  
به‌خاطرت امید، هزار بار در روز  
اگر تو باز آیی، بهار باز آید  
نوروز و شادمانی، دوباره می‌آید.

#### نامه‌ی حمزه فریفته - کرمان

پاسخی بر صفحه‌ی ۴-۵ (مرا باشد وطن خرم بهشتی، نام: ایرانش) و صفحه‌ی ۲۵ (ای میهن من ایران! ای بوم و بر من) ماهنامه‌ی شماره‌ی ۲۸:

#### خون امین در قلم تدبیر

الا ای هم‌وطن! ایرانی مخلص! امین بی‌ریا، ای بوریاء، لگدها خورده از تاریخ

تو را دیدم همانند صداقت یکه و تنها، تو در شერთ شرر گفتی  
نوشتی جوهر جان تا که اکنون دخترم سارا  
به یاد آرد خرده‌های نیاکانش  
نوشتار تو یک‌سر جوهر جان بود  
کنون خون امین را در قلم در چشم‌ها حمزه من دیدم  
امین در هر لغت بودی، تو دستی خواستی چون دست خدا قادر  
تا برکنند ریشه‌ی ظلم از زمین امروز، هزاران بار دست حق دیدیم  
اما اهریمن باعث شد علی (ع) درد دلش بر چاه گوید یکه و تنها  
سخن‌های شما خواندم «چناری کز درونش آتش افروزد، شما هستی»

از تو می‌پرسم چرا با این همه دانش، چرا با این همه تدبیر در این قرن، بشر کارش حقارت هست؟

چرا تاراج، چرا زور حاکم هست بر دنیا؟ چرا راستی قامتش خم یکه و تنهاست؟ چرا صادق هدایت خودکشی کرد؟ به من برگو، نگفتی گر، ز گورم شعله‌ی برخواست. این آتش جهنم نیست. ظلم نادانی است باور کن. خجالت استخوانم را زده آتش. امین جان تو نمکدانی، نمک گیرم تو کردی در سر پیروی، نجاتم دادی از غربت، تو ایران

دوست می‌داری مبارک بر تو این تدبیر، خدا را سجده کردم من به خاک این وطن هر روز، مرا بگذار ایران را بدارم دوست از چشمم امین امروز،

امین تا سر برج صبر خواهم کرد حقوقم را گرفتم می‌خرم  
**ماهنامه‌ی حافظ**

می‌خوانم درد دلت آن‌جا، سخن‌های تو بر من حب تب‌بر هست  
دل من وقت خواندن می‌شود آرام، تو را من مثل چشم خویش دوست می‌دارم

ندارم قالی کرمان بیا کرمان احسان خود را در مسیر اندیشه‌ات من  
فرش خواهم کرد تا تو بنویسی که ایران مهد ایمان جایگاه پاک  
یزدان است تا تو بنویسی آشا را مادر ایران کرده‌ایم انشا  
و من آرام گیرم چون تو ایران را مهد دلبران دوست می‌داری.  
مبارک بر تو این تدبیر.

#### پی‌نوشت‌ها

۱- حب‌تب‌بر، در گویش کرمان به قرص مسکن گویند.  
۲- نام دخترم سارا سال پنجم پزشکی دانشگاه دولتی کرمان می‌خواند.  
۳- نوشته‌ی من از دل برآمده، به‌همین منظور از تصحیح و تاپ‌ خودداری کردم.  
سخن استاد را که خواندم اندیشه‌ی استاد به من گفت بنویسم. نوشته را جرات نکردم به کوه قلعه‌دختر بخوانم، به‌هر حال از این که در نوشتار لحن خودمانی گرفتم عذر این شاگرد بپذیرید.

#### نامه‌ی فرید غلام زاده - مراغه

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی  
خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی  
قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز  
ورای حد تقدیر است شرح آرزومندی  
استاد فرهیخته جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین  
با عرض ادب و سلام و ارادت، بدون مقدمه عرض کنم که  
هیچ‌وقت چون امروز خوشحال و سرحال نبودم، خوشحال از این که  
بعد از مدت‌ها انتظار و چشم به راه **حافظ** نشستن که کی از سفر  
توقیف برآید؟ که دیده به جمال زیبای **پروین**، از تبار حافظ روشن  
گردید، و خوشحال‌تر این که آگاهی یافتم که در این مدت **حافظ** به راه  
خود ادامه می‌داد و فقط از دیده‌ها پنهان بود.  
به‌هر حال این تولد و این آغاز دوباره را به آن استاد بزرگوار و  
دوستان **حافظ** و **پروین** تبریک و شادباش می‌گوییم. امیدوارم  
وجود نازک‌تان آزرده‌ی گزند مباد و هم‌چو پروین در آسمان علم و ادب  
و سیاست پر درخشش باد.  
عمر و راه **پروین** و گرداندگان آن پر دوام و دراز باد.

**نامه‌ی دکتر غلام‌رضا فخر** (عضو هیات علمی دانشگاه آزاد واحد سبزوار)

حضور محترم سرور ارجمند و استاد فرزانه جناب آقای پروفیسور  
سیدحسین امین (دام حسنه و عزه)  
بنده‌ی حقیر از طریق جناب والد‌م اطلاع یافتم که حضرت عالی به  
سبزوار تشریف‌فرما شده‌اید، لکن دریغ و صد دریغ که بعد از تماس  
تلفنی با منزل جناب آقای مروجی دریافتم که مراجعت فرموده‌اید و

بنده‌ی کم‌ترین، توفیق زیارت آن وجود نازنین و آن استاد گرانمایه و گران پایه را از دست داده‌ام. منتظر تشریف‌فرمایی مجدد آن سرور فرزانه هستیم.

اما بعد هذا لاسف الشديد، حقیر در دی ماه امسال در همایش «از قونیه تا بلخ» که در نیشابور به مناسبت سال مولانا جلال‌الدین برگزار شده بود، مقاله‌یی را به صورت سخنرانی ادامه دادم که چون مجموعه‌ی مقالات آن همایش به چاپ نرسید، لذا بهتر آن دیدم که مقاله‌ی خود در آن همایش را به ماهنامه‌ی بسیار وزین ادبی اجتماعی **حافظ** ارسال دارم تا در آن ماهنامه چاپ شود.

لازم می‌دانم که از زحمات آن استاد فرزانه در نشر و تدوین و تالیف آن مجله‌ی مستطاب تشکر کنم و خدمت‌تان عرض کنم که این مجله جای خود را در بین استادان و ادب‌دوستان و فرهنگیان کشور باز کرده و برای آنان تداعی‌کننده‌ی مجلات وزین ادبی، فرهنگی و اجتماعی منتشره در دهه‌های چهل و پنجاه است.

### نامه‌ی دکتر امیرحسین استوار - تهران

در مقاله‌ی مندرج در **حافظ** شماره‌ی ۴۰ مربوط به استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، به خوبی ثابت کرده بودید که بعضی اشخاص برای کسب نام و جاه و مقام در مدح هر پخته و خامی از ادیب نیشابوری و قوام گرفته تا مصدق و شاه چه ترهاتی بافته‌اند. اما شما که با تصمیم و اراده‌ی خلل‌ناپذیر تاکنون چهل و سه شماره‌ی مجله را با آثار و نظم و نثر از بیش از هزار شاعر و نویسنده از تهران گرفته تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور، بدون یک کلمه در مدح یا ذم و هجو یا هزل احدی چاپ کرده و با رعایت عفت قلم، به راهنمایی و ارشاد عملی بسیاری از جوانان و نوجوانان کشور برخاسته‌اید، نشریه‌ی شما را لغو مجوز کرده‌اند، فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید، فردا که صاحب‌دلان و اهل فکر و نظر، به تجزیه و تحلیل این برهه از تاریخ میهن بپردازند، بر شما به دلیل آزادی فکر و اندیشه و استقامت و پایداری‌تان در راه گسترش فرهنگ و ادب، آفرین خواهند گفت و در برابر پایمردی و ثبات قدم و بلکه ایثاران به دیده‌ی تقدیر و تحسین خواهند نگرست:

گفتی و ز پروای پس افکند غمت نیست

میراث، گرامی‌تر از ارث قلمت نیست

خوش باش که تنها تویی از این همه مردم

آن موج که آسودگی تو عدمت نیست

در خاتمه باید تذکر بدهم که خود فروزانفر، به خواهش علامه محمد قزوینی شرح حال ادیب نیشابوری را نوشته و در آنجا تصریح می‌کند که وی پنج سال (از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ قمری) در خدمت آن مرحوم شاگردی کرده است و لذا تاریخ سفر او از مشهد به تهران باید ۱۳۴۳ ق مصادف ۱۳۰۴ شمسی باشد.

اما مهم‌تر از همه و در پیوند با مقاله‌ی شما راجع به «سیر تعویض نام و نام‌خانوادگی فروزانفر از طلبگی تا استادی» این نکته است که علامه قزوینی در ۱۳۲۷ در مجله‌ی **یادگار** نام خانوادگی «فروزانفر» را برای آن مرحوم ذکر نکرده و از او به «آقای بدیع‌الزمان خراسانی» تعبیر کرده است.

### نامه‌ی بیژن فهمی (وقایع‌نگار تاریخ معاصر پلیس) - تهران

انشاءالله در سلامتی کافی به اتفاق والدیه‌ی گرامی، ایام را به سرور سپری نمایم. ضمن اعتراض مجدد به لغو مجوز مجله، فرارسیدن هفتمین سالروز عروج ملکوتی فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، اسطوره‌ی علم و تقوا، اسوه‌ی اخلاق، عالم ربانی حضرت مستطاب، عالم جامع العلوم جلیل‌القدر، مجتهد جامع‌الشرایط، استاد مفخم، فخر عالم تشیع، سیدعلینقی امین «ابن امین» که مورخ بیست و هفتم اردیبهشت ماه هفتاد و نه سرورش عالم غیب و پیام معبود ازلی را در گوش جاننش فروخواند و بشارت ارجعی الی ربک راضیه مرضیه داد و روح پاکش شادمانه قفس تن بشکست و از عالم ناسوت به عالم لاهوت بال گشود و پرواز کردن گرفت و دریک چشم به هم زدن سرای فانی را بدرود گفت و رخت به دیار باقی کشید به آن استاد بسیار نازنین و خاندان جلیل و اصیل تعزیت و تسلیت می‌گویم. این جانب برای حضرت باسعادت بانوی فاضله‌ی متدینه سرکار علیه حاجی خانم عربشاهی (خانم مرحوم آقا) با توسل به تربت مطهر بارگاه ملکوتی محبوب اهل ولایت مولایم نورالهدی، ثامن‌الائمه علی ابن موسی‌الرضا مرتضی روحی فدا، طول عمر و دوام توفیق آرزومندم.

### نامه‌ی دکتر کیومرث فرح‌بخش - لندن

این نامه خطاب به شخص معینی نیست و مدیر و سردبیر و همه کارکنان و نویسندگان نشریه **حافظ** را در برمی‌گیرد. خانم‌ها و آقایان! شما با نشر چهل شماره نشریه‌ی **حافظ** و سه شماره‌ی **پروین**، تأثیر شگرفی در احساس‌های میهنی و برداشت‌های فرهنگی شخص من داشته‌اید. من از شما متشکرم. من می‌گویم که در زندگی و فکر من بر اثر خواندن مجله‌ی شما تحولی ایجاد شد. شاید همین اعتراف، نشان‌دهنده‌ی اهمیتی باشد که شما دست اندرکاران این مجله در زندگی من داشته‌اید.

می‌گویند انقلاب کبیر فرانسه حاصل کتاب‌ها و نوشته‌های مهمی مانند **روح‌القوانین** منتسکیو، **آداب و روحیات ملل** تالیف ولتر و **قرارداد اجتماعی** تالیف ژان ژاک روسو بود.

در طول دیدن فیلم مستند «ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم»، بی‌اختیار چند دفعه گریستم. ژورنالیسم نوشتاری **حافظ**، توام با لوح‌های فشرده‌ی گفتاری، شنیداری و دیداری‌تان که به همت آقایان و خانم‌های ادب‌پرور بویژه تهیه‌کننده‌ی فیلم سرکار خانم دکتر مریم ضابطی تهیه شده است، دریچه‌ای دیگر به عالم عشق به میهن به روی من گشود. آفرین بر تک‌تک شما.

متأسفانه، در ایران نابرابری اجتماعی و عدم امنیت اقتصادی، منجر به باارزش شدن ثروت و قدرت، و کم‌اهمیت شدن علم و معرفت شده، پیچیدگی‌های در روابط اجتماعی و ارتکاب جرم ایجاد کرده است که نمونه‌های آن جرائم را در ستون حوادث روزنامه‌های کشور می‌توان دید. متأسفانه، دولت‌های ما چه خاتمی و چه احمدی‌نژاد، آن مشکلات و جرائم را نمی‌توانند حل کنند، اما مجله‌های **حافظ** و **پروین** را یکی پس از دیگری لغو مجوز می‌کنند.